

نقش معلم به‌عنوان مدیر تغییر در اجرای برنامه درسی

دکتر محمدحیدر یعقوبی^۱

چکیده

نتیجه نوآوری و تغییر موفقیت‌آمیز، تکامل است و این بدین معناست که تغییر، اساس آفرینش در جهان طبیعی را تشکیل می‌دهد. روشن است که مدیران و معلمان سازمان‌های آموزشی، نقش اساسی در نوآوری و تغییرات ایفا می‌کنند. امروزه نظام آموزش و پرورش، بنا به ضرورت اجتماعی، یکی از سامان‌های پیچیده و بزرگ اجتماعی در هر کشوری محسوب می‌شود. یکی از وظایف اساسی معلمان این است که تعیین کنند، چه موقعی تغییر در برنامه‌های درسی ضرورت دارد. به علاوه، او باید توانایی‌ها، مهارت‌ها و تعهد ضروری برای ایجاد تغییرات مثبت را دارا باشد. سوال اصلی تحقیق این است که نقش معلم به‌عنوان مدیر تغییر، در اجرای برنامه درسی چیست؟ برای پاسخ‌گویی به این سوال، از روش توصیفی و متون‌کاوی استفاده شده است. در نتیجه استنباط می‌شود که انسان‌محور تغییر و نوآوری در سازمان است و در سامان‌های آموزشی به لحاظ ماهیت انسانی آن‌ها، این محوریت پررنگ‌تر و اساسی‌تر می‌شود؛ به همین جهت در تغییر و نوآوری، باید بیشترین سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی صرف معلم شود. از سویی نوآورترین معلمان آن‌هایی هستند که تحصیلات رسمی و تخصصی مناسب را دارند، در نشست‌های تخصصی و حرفه‌ای زیادی شرکت می‌کنند، از اشتهار بیشتری برخوردارند، غالباً مورد مشورت دیگران قرار می‌گیرند، از سوی هیأت آموزشی پشتیبانی می‌شوند و بیشتر به منابع اطلاعاتی بیرون از سیستم تکیه می‌کنند. در کل باید به معلمان، زمان، حمایت و فضای خلاق داده شود تا بتوانند از شیوه‌های نوین مدیریت تغییر استفاده نموده و نقش خودشان را در صنف، تغییر دهند.

واژه‌گان کلیدی: مدیریت تغییر، تغییر برنامه درسی، نقش معلم، بهبود درس، افزایش کیفیت.

۱. دکتری برنامه درسی، ایمیل: mh_yaghobi32@yahoo.com

مقدمه

خداوند هیچ چیزی را در قومی دگرگون نمی‌سازد، مگر آنکه آنان در خود تغییری

بدهند. (رعد، ۱۱)

تغییر، جزیی از جوهر انسانی است. بدون تغییر ممکن بود انسان هنوز غارنشین باشد. نتیجه نوآوری و تغییر موفقیت آمیز، تکامل است و این بدین معناست که تغییر، اساس آفرینش در جهان طبیعی را تشکیل می‌دهد. سازمان‌ها نمی‌توانند در جامعه بقایی و پایداری داشته باشند، مگر اینکه تغییرات را بپذیرند و خود را با تغییرات محیطی منطبق و همگام سازند. روشن است که مدیران و معلمان سامان‌های آموزشی، نقش اساسی در نوآوری و تغییرات ایفا می‌کنند. اگرچه در سال‌های اخیر ارتقای کیفیت تدریس و مدیریت و سایر زمینه‌های آموزشی کشور اسلامی افغانستان تا اندازه‌ای مورد توجه قرار گرفته، اما هنوز سبک سنتی مدیریت تغییر، بربخش قابل توجهی از آموزش و پرورش سایه افکنده است؛ بنابراین اکنون زمان توجه به مدیریت تغییر و نوآوری در آموزش و پرورش کشور است.

امروزه، نظام آموزش و پرورش، بنا به ضرورت اجتماعی، یکی از سامان‌های پیچیده و بزرگ اجتماعی در هر کشوری محسوب می‌شود و با رشد و توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، پیوندی ناگسستنی دارد و به تدریج از یک حالت ساده به یک حالت پیچیده درآمده است. همچنین به دلیل گسترش علوم و تجارب بشری و توسعه فناوری و پیشرفت‌های صنعتی، گرایش به سامان‌های آموزش و پرورش، امری فراگیر و جهانی شده است، به حدّی که یکی از شاخص‌های مهم رشد هر جامعه را وسعت دامنه وظایفی می‌دانند که آموزش و پرورش آن را به عهده گرفته است (صافی، ۱۳۸۲).

در روزگار ما، این اندیشه، قوت گرفته است که اگر جامعه‌ای بخواهد نظام اقتصادی، صنعتی، سیاسی و اجتماعی خویش را دگرگون سازد و آن را با مقتضیات و نیازمندی‌های جدید، همساز نماید، ناچار است سیاست جامعی را در توسعه نیروی انسانی داشته باشد و این، جز از طریق تعلیم و تربیت، میسر نیست (آقازاده، ۱۳۸۱). مایکل فولن یکی از محققان حوزه تغییر و اجرای برنامه درسی است که در این حوزه صاحب مکتب یا دیدگاه خاص می‌باشد. از نظریه او با عنوان «مراحل برنامه‌ریزی شده تغییر» نام می‌برند که این مراحل شامل برنامه‌ریزی، اجرا و تداوم بخشی (نهادینه شدن تغییر) است (مهرمحمدی، ۱۳۸۸).

یکی از وظایف اساسی معلمان این است که تعیین کنند چه موقعی تغییر ضرورت دارد و چه موقعی نیاز به تغییر نیست. نقش معلم باید به‌عنوان یک عامل تعادلی باشد؛ بدین صورت که هم نیاز به تغییر را حس کند و هم به نیاز تداوم و ثبات در یک نهاد آموزشی و یادگیری واقف باشد. به‌علاوه، او باید توانایی‌ها، مهارت‌ها و تعهد ضروری برای ایجاد تغییر را دارا باشد.

نقش معلم به‌عنوان مدیر یادگیری‌در فرایند آموزشی بر کسی پوشیده نیست. اما این سؤال مطرح است که معلمان ما چقدر از مدیریت تغییر آگاهی دارند و آیا خود را به‌عنوان یک مدیر تغییر در برنامه‌های درسی تلقی می‌کنند و بر این نقش مهم خود تا چه حد برنامه‌ریزی علمی و دقیق دارند و اگر معلمان ما نقش خود به‌عنوان مدیران تغییر برنامه درسی خوب اجرا نمایند ما شاهد یادگیری معنادار خواهیم بود؟

با توجه به اهمیت بحث مدیریت تغییر در برنامه درسی و ارتباط آن با معلم به‌عنوان مجری برنامه درسی و آخرین نماینده تعامل با فراگیر، در این مقاله به سوال ذیل پاسخ می‌دهیم. نقش معلم به‌عنوان مدیر تغییر در اجرای برنامه درسی چیست؟ برای ارائه‌ی پاسخ به این سوال لازم است که ابتدا مفاهیم اساسی را تعریف کنیم.

۱. چیستی تغییر

در تعریف پدیده‌ی تغییر گفته شده است تغییر، ایجاد هر چیزی است که با گذشته تفاوت داشته باشد، اما نوآوری اتخاذ ایده‌هایی است که برای سازمان جدید است. بنابراین، تمام نوآوری‌ها منعکس‌کننده یک تغییرند اما تمام تغییرها نوآوری نیستند (آقای فیشانی، ۱۳۷۷). «مورت» که اولین تحقیقات گسترده درمورد فرایند تغییر را انجام داده است، واژه تطبیق را به نوآوری ترجیح می‌دهد و از این رو نوآوری را قابلیت سازمان در جواب‌گویی به نقش آن در جامعه تعریف می‌کند (شیرازی، ۱۳۷۳).

مطابق با تعریف «هنسن» نیز تغییر در سازمان فرایند تحول و دگرگونی است که در رفتارها، ساختارها، خط مشی‌ها، منظورها یا برون‌دادهای پاره‌ای از واحدهای سازمان رخ می‌دهد (هنسن، ۱۳۷۰). با این حال، با توجه به نزدیکی و مشابهت مفاهیم نوآوری و تغییر^۱ در بسیاری از منابع و متون علمی، این دو واژه اغلب مترادف در نظر گرفته شده‌اند. تغییر عبارت است از حرکت از یک حالت ایستا و ساکن به سمت یک حالت پیشرفته و پویا.

۲. چیستی تغییر برنامه درسی

بحث تغییر یا اصلاح بُرنامه‌های درسی را باید یکی از ابعاد موضوعی متأخر رشته برنامه درسی دانست. این حوزه مطالعاتی در واقع محصول تجارب گران‌قیمت دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده آمریکا می‌باشد که تلاش می‌شد با ایجاد تحول در برنامه‌های درسی، نظام‌های آموزشی را کارآمدتر سازند. عدم موفقیت در اجرای برنامه‌های درسی نوآورانه، دست اندرکاران نظام آموزشی را متوجه ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های تغییر و ارجاع برنامه‌های درسی جدید در محیط‌های آموزشی نمود. برنامه‌های مطالعاتی متعددی در دهه ۱۹۷۰ اجرا شد که حاصل آن بصیرت نسبت به ماهیت اجرا و پی بردن به چگونگی اجرای هر چه هوشمندانه‌تر تغییر و اصلاح در محیط‌های انسانی بود (مهرمحمدی، ۱۳۸۸).

^۱Learning Manager

^۲Significant Learning

^۳Innovation and Change

^۴Correction & Change

یکی از مسائل مهم در بحث تغییر برنامه درسی، مفاهیم گوناگونی است که توسط صاحب‌نظران و متخصصان به کار برده می‌شود. مفاهیمی نظیر تغییر، بهبود، نوآوری، اصلاح و جنبش از مهم‌ترین مفاهیمی هستند که غالباً به طور مترادف به کار برده می‌شوند اما هر کدام از آن‌ها دارای معنای متفاوتی می‌باشند. مثلاً بهبود از نظر هیلدا به معنای تغییر جنبه‌های مشخصی از برنامه بدون تغییر دادن فرضیات بنیادی و نحوه‌ی سازماندهی برنامه است. یا تغییر برنامه درسی، مفهوم بسیار کلی است که به هر تغییری که در آموزش یا محیط آموزشی به وجود آید، اشاره می‌کند؛ و نوآوری‌ها دارای مرزهای دقیق و نشانه‌های خاص هستند. نوآوری به آن نوع تغییر برنامه درسی اطلاق می‌شود که بدیع و بی‌سابقه باشد. اصلاح هم نیز ناظر بر آن نوع تغییرات ویژه‌ای است که به طور بنیادی در برنامه درسی به وجود آید. اصلاحات معمولاً از سیستم سیاسی آغاز می‌شوند؛ بنابراین اصلاحات، تغییرات زیربنایی ولی محدود و خاص هستند (فتحی و اجارگاه، ۱۳۸۸).

۳. چیستی مدیریت تغییر

در مدیریت تغییر^۱ قصد بر آن است که با استفاده از یک اسلوب برنامه‌ریزی شده و مشخص، بتوانیم به اهداف خود دست یابیم. از مدیریت تغییر به عنوان مدیریت انتقال نیز یاد شده است و آن عبارت است از فرایند اصولی برنامه‌ریزی، سازماندهی و اعمال تغییر از مرحله به هم زدن وضع موجود تا تحقق حالت کاملاً آماده به کار در آینده. هنگامی که تغییر آغاز می‌شود، سازمان نه در حالت گذشته قرار دارد و نه در حالت آینده، در حالی که کار نیز باید ادامه داشته باشد. مدیریت انتقال این اطمینان را فراهم می‌آورد که در هنگام انتقال نیز، کار ادامه یابد. بنابراین، مقدمات امر باید پیش از ایجاد تغییر آغاز شود. اعضای تیم مدیریت سازمان باید نقش مدیران انتقال را ایفا کرده و فعالیت‌های سازمان را با عامل تغییر هماهنگ کنند. می‌توان به منظور حصول اطمینان از تداوم کار و اعمال کنترل طی مرحله‌ی انتقال، نسبت به ایجاد یک ساختار مدیریت موقت یا شغل موقت، اقدام کرد. رسانیدن خبر ایجاد تغییر به همه‌ی کسانی که به نوعی در این مسئله ذی‌نفع هستند، مانند کارکنان، مشتریان و پشتیبانی کنندگان نقش عمده‌ای را در مدیریت انتقال ایفا می‌کند (مورهد و گریفین، ۱۳۸۰).

۴. سطوح تغییر

چهار سطح تغییر^۲ در فرد عبارتند از: ۱- تغییر در دانش؛ ۲- تغییر در نگرش؛ ۳- تغییر در رفتار فردی؛ ۴- تغییر در رفتار گروهی. رابطه‌ی زمانی و دشواری نسبی در ایجاد هر یک از تغییرات فوق، در صورتی که زور یا اجبار در کار نباشد، در نمودار زیر آمده است (رضائیان، ۱۳۸۷).

^۱Change Management

^۲Levels of Change



آسان‌ترین نوع تغییر، ایجاد تغییر در دانش^۱ و معرفت است. تغییر در نگرش^۲ بعد از آن قرار می‌گیرد. نگرش از اینکه جهات عاطفی مثبت یا منفی پیدا می‌کند، ساختی متفاوت با ساخت دانش و معرفت دارد. تغییر در رفتار فردی به طور قابل ملاحظه‌ای دشوارتر و زمان‌گیرتر از دو تغییر پیشین است، لیکن ایجاد تغییر در عملکرد گروهی یا سازمانی از آنجایی که به تغییر در عادات، آداب و سنت‌ها مربوط است، دشوارترین و زمان‌گیرترین تغییرات است. با وجود این، هر چند در سازمان‌ها از بین سطوح تغییر، سطوح آخر، یعنی تغییرات در رفتار فردی و گروهی اهمیت بیشتری دارند، اما لازمه‌ی تغییرات اساسی در رفتار فردی و گروهی ایجاد تغییرات لازم و اساسی در دانش‌ها و به ویژه نگرش‌های افراد است.

۵. مدیریت مقاومت در برابر تغییر

مدیریت مقاومت^۳ در برابر تغییر، همانند مدیریت تعارض سازمانی است. در این حالت مدیران به جای اینکه درصدد حذف و یا غلبه بر مقاومت برآیند، باید آن را به‌عنوان وسیله‌ای برای بررسی مجدد قابلیت تغییرات پیشنهادی تلقی کنند. اگر مقاومت در برابر تغییر، مدیران را وادار به برقراری ارتباط بیشتر با کارکنان، ارزیابی مجدد تصمیمات مربوط به تغییر و جستجو برای پیدا کردن راه‌های جدید رسیدن به هدف سازد، آنگاه سازنده خواهد بود. درباره‌ی اهمیت نقش مدیران در هدایت فراگرد تغییرات، سافیکیز (فیلسوف نامدار ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) گفته است «تغییر چاقویی برنده و تیغی دو دم است که هرگز نمی‌توان از آن گریخت اما باید این عامل تحول بخش را به دست جراحان کارکشته و توانمند و آگاه سپرد تا با استفاده از آن در فرصت‌های مناسب به درمان‌گری سودمند بپردازند» (سادلر، ۱۳۸۰).

^۱Knowledge

^۲Attitude

^۳Resistance Management

به عقیده‌ی «دیوید نادلر» مشکلات عمده مدیریت تغییر را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد که عبارتند از مقاومت، قدرت، کنترل و تجدیدنظر در وظایف. این چهار عامل به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط هستند که تغییر ایجاد شده در هر کدام از آن‌ها بر سایر عوامل تأثیر می‌گذارد (مورهد، گریفین، ۱۳۸۰).

به‌طور کلی، با توجه به آنچه درباره‌ی موانع نوآوری و تغییر در سازمان‌ها گفته شده است، به نظر می‌رسد برای اینکه نوآوری و تغییر را تشویق، موانع آن را کاهش و فرایند تغییر را سهولت بخشیم، بایستی ساختار سازمانی را انعطاف‌پذیر، جو سازمانی را آزاد، نیاز اعضا را ارضا و رهبری را دموکراتیک کنیم. همچنین بایستی مشوق‌های مادی و معنوی، جلب مشارکت و همکاری اعضا در تصمیم‌گیری‌ها، انسجام گروهی و آزادی بیان را مورد توجه قرار دهیم (شیرازی، ۱۳۷۳).

۶. نقش معلم در تغییر برنامه درسی

معلمان باید به‌عنوان مرکز هرگونه بهبود و تغییر برنامه درسی^۱ باشند. هنری گیرکس بیان داشته است که معلمان نسبت به خلق و اجرای برنامه درسی به‌صورت یکپارچه تفکر می‌کنند. معلمان مستقیماً درگیر اجرای برنامه درسی در مدارس هستند و تخصص بالینی دارند. همان‌طور که الیزابت کمپل اشاره می‌کند، انتظارات برنامه درسی از قابلیت‌های معلمان در جهت عمل در برنامه درسی و آموزشی نشأت می‌گیرد. عنصر اصلی برای متحد کردن معلمان برای حرکت در جهت نوآوری، تعامل است. همچنین معلمان باید فرصت شرکت در جوامع یاد دهنده برنامه درسی را داشته باشند. زیرا از این‌طریق آنان می‌توانند هویت‌شان را به‌عنوان نوآوران برنامه درسی توسعه دهند. معلمان نیاز دارند که کارگاه‌های آموزشی را به دانش‌آموزان‌شان تطبیق دهند. معلمان باید به‌عنوان شرکت کنندگان کامل در اجرای برنامه درسی شناخته شوند و نه به‌عنوان دریافت کنندگان منفعل برنامه درسی. همان‌طور که کوری دارکه و میران گمران دقیق بیان می‌دارند معلمان نقش^۲ و اثر^۳ خود را بر روی برنامه درسی خواهند گذاشت. معلمان دانش، تجربه و تحصیلات آموزشی خود را بر روی برنامه درسی جدید می‌گذارند تا آن را اصلاح و متناسب سازند (ارنشتاین، ۲۰۱۳).

برونر در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۷۷ بر کتاب مشهور خود فرایند تعلیم و تربیت نگاشت، بر اهمیت معلم به‌عنوان عنصر کلیدی در اجرای برنامه‌ها تأکید ورزید. وی می‌گوید: «یک برنامه درسی، بیش از آن که برای دانش‌آموزان طراحی شده باشد، باید برای معلمان طراحی شود. اگر یک برنامه درسی نتواند معلمان را تغییر دهد، تعادل آن‌ها را بر هم بزند، بر آگاهی آن‌ها بیفزاید و آن‌ها را به حرکت درآورد، قطعاً هیچ‌گونه تأثیری بر کسانی که توسط آن‌ها تعلیم داده می‌شوند، نخواهد داشت». (مهرمحمدی، ۱۳۸۱).

^۱Curriculum Change

^۲Role

^۳Effect

معلمان با دانش‌آموزان بیشترین ارتباط و نزدیکترین تماس را دارند و از مهم‌ترین عوامل مؤثر در توسعه کیفی آموزش و پرورش و رشد همه جانبه‌ی کودکان به شمار می‌روند. اگر معلمان به تمام جنبه‌های وجودی دانش‌آموزان توجه نشان دهند؛ آن‌گاه به اجرای برنامه‌ها در کلاس‌های خود نشان خواهند داد و به تمام روابط خود با دانش‌آموزان توجه خواهند کرد. صاحب‌نظران، معلمان را مبدأ هرگونه تحول آموزشی و پرورشی دانسته و بر این باورند که آنان با معلومات، مهارت‌ها و آمادگی‌هایی که در دوران تربیت خود در مراکز تربیت معلم و یا دانش‌سراها کسب می‌کنند قادرند چهره‌ی سامان‌های آموزشی را به نحو چشم‌گیری دگرگون سازند و محیط‌های آموزشی را به فضاهای آکنده از محبت، صمیمیت، رشد و بالندگی مبدل ساخته و جو کلاس را فرحبخش و لذت‌آور سازند و با شیوه‌های مناسب انتقال عناصر و عوامل فرهنگی به دانش‌آموزان و با به کارگیری روش‌های مطلوب تربیتی زمینه رشد شخصیت آنان را فراهم سازند (وکیلیان، ۱۳۷۵).

یکی از محصولات نهایی هرگونه طرحی برای برنامه درسی، تولید انواع گوناگون مواد آموزشی است. هر گاه معلم شخصاً تدوین برنامه‌های درسی^۱ را بر عهده داشته باشد، می‌تواند به آسانی از انواع مواد آموزشی که در دسترس است استفاده کند. ولی اگر برنامه درسی، توسط یک سازمان مرکزی برای جمعیت کثیری از دانش‌آموزان تهیه شود، انواع مختلف مواد آموزشی به‌صورت (بسته یا کیت) چنان تهیه و عرضه می‌شود که به سهولت برای توزیع آماده باشد (مشایخ، ۱۳۸۳).

برنامه درسی مرحله‌ی عملی و عینی برنامه‌ریزی آموزشی است. هر برنامه‌ی آموزشی باید در پایان کار به آموزش و یادگیری منتهی شود. مدرسه، کلاس درس، آزمایشگاه، کارگاه، کتابخانه، زمین بازی و نظایر آن صحنه عمل برنامه‌ریزی آموزشی، یا به عبارت دیگر حوزه‌ی برنامه‌ریزی درسی هستند. برنامه‌ریزی درسی در حقیقت ایجاد زمینه و فرصت برای ایجاد تغییرات در دانش‌آموزان است. برنامه‌ریزی درسی از وظایف مهم مدیران و معلمان آموزشگاه‌ها است که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

در تعاریفی که از برنامه‌ریزی درسی به عمل آمده، به نکات متنوعی اشاره شده است. برمن (Berman) که بر فرایند تأکید دارد، برای برنامه‌ریزی درسی سه عنصر اساسی را مطرح می‌کند. عمل اول، آموزش‌های مدرسه‌ای است که به تمام فعالیت‌ها و تجربیاتی که دانش‌آموز در مدرسه دست می‌زند اطلاق می‌شود. بازی‌ها، مشارکت‌ها، تعاملات، الگوپذیری‌ها و غیره در این مقوله قرار می‌گیرند. عامل دوم آموزش نام دارد که توسط معلم طراحی و اجرا می‌شود و دانش‌آموزان را به اهداف آموزشی از پیش تعیین‌شده می‌رساند. عامل سوم که بیشتر به روش‌ها و قالب‌های خاص ارائه‌ی آنچه باید آموزش داده شود می‌پردازد (میر کمالی، ۱۳۷۹).

از طرفی پایه و اساس نهادینه شدن هر نوع تغییر در برنامه درسی، توجه به نقش ویژه معلمان می‌باشد زیرا همانطور که می‌دانیم تغییر و اصلاح در برنامه درسی در نهایت منجر به تولید یک محتوای جدید می‌شود و این معلم است که در تماس و تعامل^۱ با دانش‌آموز می‌باشد و در حقیقت ارائه این محتوا به‌عنوان بخشی از برنامه درسی به عهده معلم می‌باشد. در مرحله طراحی و برنامه‌ریزی برای اصلاح نیز باید به جایگاه معلمان توجه شود، اما عدم توجه به ابعاد منحصر به فرد وجودی معلمان در جریان حاکم بر منابع تخصصی تغییرات آموزشی تعجب برانگیز است. به‌عنوان مثال در تغییر برنامه درسی ملی آمریکا در دهه ۱۹۶۰ (به خاطر واهمه دولت کندی از برتری علمی شوروی در طی جنگ سرد) یکی از اهداف اصلی این نوآوری‌ها حذف دخالت معلمان در برنامه درسی بود. چرا که برخی سیاست‌مداران و حتی تحلیل‌گران علمی معلمان را عامل اصلی افت استانداردهای تربیتی می‌دانستند و می‌گفتند که معلمان صلاحیت لازم را برای ارائه‌ی راه‌حل‌های دقیق و جامع ندارند. ولی در کوشش‌های اخیری که راجع به تغییر و اصلاح صورت گرفته است، به این مساله توجه لازم صورت گرفته است. به‌عنوان مثال اصلاحاتی که در برنامه‌های تربیت معلم و رشد حرفه‌ای معلمان در سرتاسر کانادا صورت گرفته تا آموزش و پرورش چند فرهنگی و ضد نژادپرستی را نهادینه سازد، در این تغییرات آموزشی هویت معلم به‌عنوان مفهوم مرکزی و اصلی تغییر مطرح شده است. پس براساس این دیدگاه، کانون توجه هرگونه اصلاح و تغییر پایدار در برنامه درسی، معلم است.

«بهترین معلم کسی است که دارای قابلیت خلق روش‌های تازه است... و بهترین روش، روش خاصی نیست، بلکه هنری است متکی به عمل هنرمندانه. هر معلمی باید تلاش کند که در خویشتن، قابلیت کشف روش‌های جدید را بیرواند.» (لئو تولستوی)

نتیجه‌گیری

امروزه تغییرات و تحولات در تمام ابعاد زندگی بشر به شکل فزاینده‌ای رو به گسترش بوده و بنابراین سازمان‌ها نیز به منظور بقا و پویایی خود ناگزیر از نوآوری و همگامی با تغییرات و تحولات ایجاد شده در عرصه‌های مختلف زندگی هستند. با این حال بدیهی است که به منظور ایجاد تغییرات سازنده و مؤثر در سازمان‌ها، بایستی برنامه‌ریزی، طراحی و مدیریت شود (مورهد، گریفین، ۱۳۸۰).

هر برنامه درسی وقتی جالب و دارای ارزش خواهد بود که براساس احتیاجات فردی و اجتماعی دانش‌آموزان و دانشجویان تهیه و تنظیم شود و معلم ورزیده و موفق کسی است که بتواند درس‌هایش را به زندگی و احتیاجات دانش‌آموزان مربوط کند و رغبت ایشان را به یادگیری برانگیزد (شعاری نژاد، ۱۳۷۰).

^۱Interaction

انسان‌محور تغییر و نوآوری در سازمان است و در سامان‌های آموزشی به لحاظ ماهیت انسانی آن‌ها، این محوریت پررنگ‌تر و اساسی‌تر می‌شود به همین جهت تغییر و نوآوری باید بیشترین سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی صرف انسان (معلم) و از ابعاد مختلف آمادگی تولید، پرورش و کاربردی نمودن روش‌ها، الگوها و تغییرات مورد نیاز را دارا باشد. امروزه به همگان روشن شده است که رمز موفقیت کشورهای پیشرفته در دهه‌های اخیر در امر صنعت و تکنولوژی فقط و فقط مدیون مدیریت اصولی، منطقی، دقیق و همه‌جانبه تمام مراکز و مؤسسات اجرایی (به ویژه مراکز آموزشی) است. بنابراین باید ابتدا افرادی را پرورش داد که در یک برنامه‌ریزی مناسب برای اهداف مذکور آماده شده‌اند، سپس به رویارویی یا پویایی جهان پرداخت. در این زنجیره باید تغییرات ناشی از نوآوری‌ها و فنون جدید را شناخت، آنان را آموزش داد و سرانجام افراد را توانا ساخت تا بتوانند در یک فرایند داد و ستاد به شکوفایی و توسعه دست یابند.

همچنین مشخص ساخت که نوآورترین معلمان آن‌هایی هستند که تحصیلات رسمی بیشتری دارند، در نشست‌های حرفه‌ای زیادی شرکت می‌کنند، از اشتهار بیشتری برخوردارند، غالباً مورد مشورت دیگران قرار می‌گیرند، از سوی هیأت آموزشی پشتیبانی می‌شوند و بیشتر به منابع اطلاعاتی بیرون از سیستم تکیه می‌کنند. اگر نقش معلمان را در تغییر مهم تلقی کنیم، احتمالاً معلمان برنامه‌های تغییر در تعلیم و تربیت را بهتر خواهند پذیرفت و فرامین را به شکل مناسب و کارای آن انجام خواهند داد.

آنچه فوریت دارد، تغییر نگاه نسبت به «نقش معلم» است نقشی که به مراتب از نقش منتقل‌کننده مفاهیم و مطالب علمی به فراگیران، فراتر می‌رود. در عصر پرشتاب تحولات امروزی، معلم باید در فرایند آموزش و تدریس به‌عنوان مدیر تغییر یا «کارگزار فکور» ظاهر شود. بر این مبنا، وی باید از توان و شایستگی ایجاد، تقویت عزم، اهتمام، رغبت و انگیزه یادگیری در دانش‌آموزان برخوردار باشد.

محتوای آموزشی کلید تغییرات ریشه‌ای نیست، بلکه کلید در دست معلم است. همچنانکه محتوای آموزشی روز به روز از سوی کارشناسان برنامه درسی در حال تغییر و بهبودند. معلمان نیز با فشار روزافزون برای وارد کردن محتواهای جدید در فعالیت‌های آموزشی روبرو می‌شوند. با این وجود تا زمانی که فشار ادراک شده یک طرفه باشد، محتوای آموزشی نمی‌تواند نقش معلم را تغییر دهد؛ مگر این‌که معلمان نیز نقش محتوای آموزشی را تغییر دهند. معلمان عمل‌گرا هستند. آن‌ها در جستجوی ابزاری برای رسیدن به اهداف‌شان هستند و اغلب راه‌حل‌ها را در جایی دور از انتظار می‌یابند. معلم خوب و مناسب، انسان کاردان، باهوش و خلاق است. باید به معلمان زمان، حمایت و فضای خلاق داده شود تا بتوانند از شیوه‌های نوین مدیریت تغییر^۱ استفاده نموده و نقش خودشان را در صنف تغییر دهند.

^۱The change of attitude

^۲Modern Methods of Change Management

پیشنهادهات

- ۱) برگزاری کارگاه‌های آموزشی مدیریت تغییر برای معلمان؛
- ۲) توجه به نقش معلمان به‌عنوان مدیران تغییر برنامه درسی؛
- ۳) آموزش از راه دور به معلمان در مورد مدیریت تغییر؛
- ۴) طراحی وبسایت برای بحث و گفتگوی معلمان در زمینه مدیریت تغییر؛
- ۵) باز کردن بابی در راهنماهای برنامه درسی با عنوان نقش معلمان در تغییر برنامه درسی.

منابع

۱. آقازاده، احمد (۱۳۸۱). آموزش و پرورش تطبیقی. تهران: سمت.
۱۰. مهرمحمدی، محمود، (۱۳۸۸). برنامه‌درسیبرنامه درسی: نظرگاه‌ها، رویکردها و چشم اندازها. تهران: سمت.
۱۱. میرکمالی، سیدمحمد، (۱۳۷۹). رهبری و مدیریت آموزشی. تهران: سیطرون.
۱۲. وکیلان، منوچهر، (۱۳۷۵). نظارت وراهنمایی. تهران: پیام نور.
۱۳. هنسن، مارک، (۱۳۷۰)، مدیریت آموزشی و رفتار سازمانی. ترجمه محمدعلی نائلی؛ اهواز: دانشگاه شهید چمران.
۲. آقای فیثانی، تیمور (۱۳۷۷)، خلاقیت و نوآوری در انسان‌ها وسازمان‌ها سازمان‌ها. تهران: ترمه.
۳. رضائیان، علی، (۱۳۸۷). اصول مدیریت. تهران: سمت.
۴. شعاری نژاد، علی، (۱۳۷۰). روان شناسی یادگیری. تهران: توس.
۵. شیرازی، علی، (۱۳۷۳). مدیریت آموزشی: مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۶. صافی، امان الله (۱۳۸۲). آموزش و پرورش ابتدایی، راهنمایی و متوسطه. تهران: سمت.
۷. فتحی واجارگاه، کورش، (۱۳۸۸). اصول و مفاهیم برنامه‌ریزی درسی. تهران: بال.

۸. مورهد، /گریفین (۱۳۸۰)، رفتار سازمانی. سید مهدی الوانی و غلامرضا معمارزاده؛ تهران: مروارید.

۹. مهرمحمدی، محمود، (۱۳۸۱). برنامه‌درسی‌برنامه درسی: نظرگاه‌ها، رویکردها و چشم اندازها. تهران: به نشر.

۱۴- Ornstein, Allan C. & Hunkins, Francis P. (2013). Curriculum: Foundations, Principles, and Issues: The Allyn & Bacon Educational Leadership.

واکاوی نقش داستان در پرورش عواطف انسانی از منظر قرآن کریم

دکتر غلام حسین ناطقی^{۱۸}

چکیده

نوشته پیش‌رو، نقش داستان را در پرورش عواطف انسانی مورد بررسی قرار داده و تلاش نموده است، پاسخی، برای این سؤال بیابد که: از منظر قرآن کریم، داستان چه نقشی در پرورش عواطف انسان‌ها دارد؟ این تحقیق که با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات اسنادی و کتاب‌خانه‌ای انجام شده است، پس از مراجعه به آیات شریفه قرآن کریم، توصیف و تحلیل تعدادی از آیات مرتبط به بحث و نیز بررسی مفاهیم بنیادی و اساسی، به این نتیجه رسیده است که روش قصه‌گوی و داستان در «پرورش مهرورزی نسبت به خداوند و قهرمانان مثبت داستان»، «ایجاد حس نفرت نسبت به قهرمانان منفی داستان»، «پرورش عاطفه امید»، «تعدیل و هدایت عاطفه ترس» و «ایجاد آرامش و سکون» در مخاطبان، نقش تربیتی بسیار اساسی و غیر قابل انکار دارد.

کلیدواژه‌ها: روش، داستان، قصه، عواطف، قرآن کریم، پرورش.

^{۱۸}. دکتری قرآن و علوم تربیتی، محقق و استاد دانشگاه. ایمیل: nateqi96@gmail.com شماره تماس: ۰۷۷۰۰۶۶۷۶۰

داستان و قصه‌گویی، یکی از مناسب‌ترین روش‌های پرورش عواطف در آدمی است؛ زیرا انسان فطرتاً شیفته شنیدن قصه می‌باشد. شاید بتوان ادعا کرد که «هیچ چیزی مانند قصه‌گویی در انتقال عواطف به مخاطب توانمند نیست». کارکرد اصلی قصه، «گذشته از پیام‌های محتوایی‌شان، انگیزش عاطفی و القای نفسانی است. همان قدر که یک قطعه موزیک یا تابلوی نقاشی در روح و جان انسان اثر می‌کند و رگ عواطف آدمی را به جنبش در می‌آورد، یک قصه نیز می‌تواند، درون انسان را به جنبش و هیجان وا دارد. این هیجان و خلجان روحی، همان وحی عاطفی و فکری است که پیامبر هنر به ارمغان می‌آورد». (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۴۳)

در اهمیت این روش و بهره‌گیری از آن، همین بس که بخش زیادی از آیات قرآن کریم را قصص و داستان‌های انبیا و امم گذشته به خود اختصاص داده و بسیاری از مفاهیم، حقایق و آموزه‌های دینی در قالب داستان و به زبان ساده، جذاب و قابل فهم برای مخاطبان بیان شده است.

نوشتار پیش‌رو با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، تلاش دارد، نقش داستان و قصه‌گویی را در پرورش عواطف مخاطبان و متریان از دیدگاه قرآن کریم مورد بررسی قرار دهد و به این سوال پاسخ دهد که از منظر قرآن کریم، قصه‌گویی چه نقشی در پرورش عواطف انسان دارد؟

۱. مفهوم‌شناسی

از آنجا که در این مقاله سه واژه کلیدی داستان، روش و عاطفه به کار رفته است، لازم است پیش از ورود به بحث، مفهوم آن‌ها را روشن کنیم.

۱-۱. داستان

در قرآن کریم، واژگان قصص، حدیث، نبأ و مثل به معنای داستان به کار رفته و بیان‌گر مفهوم داستان در این کتاب آسمانی می‌باشند. در ذیل، این واژگان به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف: قصه: واژه‌ی قصه بر وزن فَعْلَه مصدر نوعی از «قَصَّ» است. این واژه در کتاب‌های لغت به معنای بریدن، (طریحی، ۱۴۰۴ ق. ج ۴: ۱۸۰؛ فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۵۰۵ و ابن منظور، ۱۴۰۸ ق.، ج ۱: ۱۹۰). تتبع و دنبال کردن، (ابن منظور، همان: ۱۹) سخن گفتن، (فیومی: همان) خبر، امر، حدیث و گزارش (حسینی زبیدی، ۱۳۹۹ ق.، ج ۱۸: ۱۰۴ و جوهری، ۱۴۱۸ ق.، ج ۱: ۸۲۵) آمده است. راغب می‌گوید: قَصَص عبارت است از اخباری که پی‌گیری و بازگو می‌شود. (راغب، ۱۳۸۳: ۶۷۱) از ظاهر کلام راغب، استفاده می‌شود که معنای اصلی این واژه، دنباله‌روی چیزی از چیز دیگر است. خبر بلند را نیز از آن جهت قصه گفته‌اند که قسمتی، قسمت دیگر را دنباله‌روی می‌کند و گوینده و شنونده، آن را تعقیب می‌نمایند. (العسکری، ۱۴۱۲ ق: ۴۳۰)

این ماده در قرآن کریم، هفت بار به صورت قَصَص و بیست و هفت بار به صورت فعل آمده است که دو مورد به معنای پی‌جویی و دنبال کردن (کَهِف، ۶۴ و قصص، ۱۱) می‌باشد و بقیه (به عنوان نمونه اعراف، ۱۷۶؛

یوسف، ۳ و ۱۱۱؛ آل عمران، ۶۲؛ نساء، ۱۶۴؛ انعام، ۱۳۰ و اعراف، ۱۰۱). به معنای قصه و حکایت آمده است (موسوی گرمارودی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۹).

ب: نَبَأ: لغت‌شناسان لغت عرب، نَبَأ را به معنای خبر (فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۵۹۱؛ جوهری، همان: ۱۱۱) و یا خبری که دارای سودمندی بسیار و مفید علم یا ظن باشد، (راغب، همان: ۷۸۸) دانسته‌اند.

نَبَأ در بعضی از آیات قرآن کریم، به معنای داستان آمده است. به عنوان نمونه در آیه ۲۷ سوره مائده خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِهِ الْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». در این آیه شریفه، نَبَأ به معنای داستان آمده است.

ج: حدیث: واژه حدیث، به معنای نو و خبر (جوهری، ۱۴۱۸ ق، ج ۱: ۲۶۳ و حسینی زبیدی، ۱۳۹۹ ق، ج ۳: ۲۰۷، ۲۰۸) روایت، آنچه گفته می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۱۲۴) و هر کلامی که به انسان از طریق شنیدن یا وحی، در بیداری و یا خواب برسد (راغب، ۱۳۸۳: ۲۲۳) استعمال شده است. این واژه نیز در قرآن کریم به معنای داستان آمده است. به عنوان نمونه در سوره ذاریات، آیه ۲۴ در باره‌ی داستان حضرت ابراهیم (ع) آمده است: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ» و در سوره نازعات، آیه ۱۵ در باره‌ی داستان حضرت موسی (ع) آمده است: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى». در این دو آیه شریفه، حدیث به معنای داستان و سرگذشت است.

د: مَثَل: این واژه به معنای شبیه، نظیر، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۹۳۸) مانند، آنچه بر آن ضرب المثل زده می‌شود (جوهری، ۱۴۱۸ ق، ج ۲: ۱۳۵۱) عبرت (فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۵۳۶)، خبر (الازهری، ۱۴۲۲ ق، ج ۴: ۳۳۴۰) و مشابهت سخن، غیر خودش را در معنای از معانی (راغب، ۱۳۸۳: ۷۵۹)، به کار رفته است.

کلمه مَثَل در قرآن کریم در معانی متعدد استعمال شده است (دامغانی، ۱۹۷۷: ۴۲۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۰۴-۲۰۲). یکی از آن معانی، داستان و سرگذشت است. به عنوان مثال در سوره مبارکه کهف، آیه ۳۲ آمده است: «وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا؛ (ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آن‌ها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم؛ و در میان‌شان زراعت پر برکتی قرار دادیم. (کهف، ۳۲). مَثَل در این آیه شریفه به معنای داستان و سرگذشت می‌باشد.

بنابراین، در قرآن کریم چندین واژه بیان‌گر مفهوم داستان می‌باشند که در این میان بیشترین کاربرد را ماده قصص به خود اختصاص داده است.

داستان در اصطلاح

در تعریف اصطلاحی داستان آمده است: داستان به مفهوم گسترده‌ی آن، پدیده‌ای است هنری که ساختار هندسی ویژه‌ای دارد که نگارنده‌ی آن، یک یا چند حادثه، وضعیت، شخصیت و محیط را گزینش نموده و آن‌ها را با زبانی خاص به مخاطب خود القا می‌کند (بستانی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۳). اگر قصه و داستان را مترادف

بدانیم، آنچنان که برخی از صاحبان فن، گفته‌اند (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۲۲)، تعریف فوق بر قصه نیز قابل تطبیق است. بنابراین، قصه دامنه‌ی وسیعی دارد و هر آنچه را در ادبیات قدیم وجود داشته و از آن‌ها به عنوان افسانه، حکایت، سرگذشت و... یاد می‌شده است، شامل می‌گردد (میر صادقی، همان).

در قرآن کریم، قصه و داستان مفهوم خاصی خود را دارد و با تعاریف اصطلاحی آن متفاوت می‌باشد؛ قصه و داستان در قرآن کریم، جزو سرگذشت‌های واقعی و حقیقی است که با اهداف تربیتی و ایجاد میل و گرایش در مخاطب به سوی ارزش‌های متعالی و ایجاد نفرت و انزجار از پلیدی‌ها و زشتی‌ها نازل گردیده است. در آیات متعدد از قرآن کریم، واقعی بودن و حق بودن قصه‌ها و داستان‌های قرآن کریم، مورد تأکید قرار گرفته و به آن تصریح شده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِهَ الْحَقِّ»؛ ما حکایت آنان و اخبارشان را برای تو به حق و راست حکایت می‌کنیم. (کهف، ۱۳).

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»؛ این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (آل عمران، ۶۲). قصص قرآن کریم همه از واقعیات تاریخ و از صمیم حقایق سرگذشت‌های اقوام بشری اتخاذ شده است. امتیاز قصص قرآن کریم، در هدف‌های عالی و مقاصد شریف تربیتی است که در آن درج شده، به‌طوری‌که خواننده این قصه‌ها، از تهذیب نفس و جمال روح و روشنی ضمیر و دقت احساس و رقت وجدان و حکمت و ادب بهره‌مند می‌شود. (بلاغی، ۱۳۸۱: ۱۴)

به همین دلیل، در تعریف قصه از منظر قرآن کریم گفته شده است: قصه، عبارت است از خبر و نقل وقایع و حوادث واقعی و حقی که از روی علم با هدف و پیامی مشخص، پیگیری می‌شوند (موسوی گرمارودی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳ و ملبوبی، ۱۳۷۶: ۹۴).

۲-۱. روش

روش در کتاب‌های فارسی به معنای طرز، طریقه، قاعده و قانون، هنجار، شیوه، اسلوب، سبک و راه (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸: ۱۲۳۷۸). آمده است. در عربی نیز معادل با کلمات «النهج»، «المنهج» و «المنهاج» و یا «الطریق الواضح» (راه روشن) است. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۴: ۳۰۰)

مراد از روش‌های تربیتی، شیوه‌ها و رفتارهایی است که مربی جهت تحقق بخشیدن به اهداف تربیتی، به کار می‌بندد. در حقیقت، روش‌های تربیتی مظهر و نمود بارز کار تربیت‌اند و بخش اعظم موفقیت مربی و یک نظام تربیتی، در گرو روش‌ها و شیوه‌هایی است که او برای رسیدن به اهداف تربیتی اتخاذ کرده و به کار می‌بندد. به همین جهت گزاره نیست اگر بگوییم خطیرترین و دشوارترین مرحله از فرآیند تربیت، تعیین و تشخیص روش تربیتی و استفاده و به کارگیری صحیح و مؤثر آن است. به همین دلیل، روش در اصطلاح به معنای «راه انجام هرکاری» است. (صفوی، ۱۳۷۴: ۲۳۸) مقصود از روش در این بحث، عبارت است از سازوکار و شیوه‌ای ایجاد یا دگرگون سازی رفتار و ویژگی‌های عاطفی متربی.

۱-۳. عاطفه

عاطفه، در فارسی به معنای محبت، مهربانی، عطوفت، (انواری، ۱۳۸۱، ج ۵: ۴۹۴۷) مهر، خویشی و قرابت آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۱۵۶۶۵) جمع عاطفه، عواطف است و آن را به: مهربانی‌ها، عطوفت‌ها، احسان‌ها، نعمت‌ها و شفقت‌ها معنا کرده‌اند. (همان، ج ۱۱: ۱۶۴۲۶).

عاطفه، در لغت عرب، مؤنث عاطف و جمع آن، عاطفات و عواطف است؛ لغت‌شناسان لغت عرب، آن را به شفقت و مهربانی (شرتونی، ۱۹۹۲، ج ۱: ۷۹۷)، اعوجاج، میل و رغبت معنا کرده‌اند (معلوف، ۱۳۸۱: ۵۱۳۶) این واژه از ریشه عطف گرفته شده و عطف به معنای توجه و میل چیزی به چیز دیگر استعمال گردیده است؛ در فرهنگ عرب، وقتی کسی به چیزی میل پیدا کند و متوجه او شود؛ می‌گویند: «عَظَفَ فُلَانٌ إِلَى نَاحِيَةٍ كَذَا». (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۹: ۲۶۹) و به دو طرف انسان عطفان گفته می‌شود؛ چرا که انسان به دو طرف خویش میل دارد. (ابن فارس، ۱۳۸۷، ج ۷: ۱۲۸) مؤلف التحقیق، پس از گزارش اقوال لغت‌شناسان، در باب واژه‌ی عطف می‌نویسد: معنای اصلی این ماده، تمایل همراه با رأفت است و معانی که لغت‌شناسان برای آن بیان کرده‌اند از باب تقریب به ذهن می‌باشند. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۱۶۸، ۱۶۹).

معادل کلمه عاطفه در زبان انگلیسی واژه Affect است. (فیروزبخت، ۱۳۸۹: ۴۶۵). این کلمه به توضیحات حالت هیجانی شخص که اندیشه او را همراهی می‌کند، معنا شده است. (داورپناه، ۱۳۷۸: ۱۵)

عاطفه در اصطلاح

عاطفه، گرایش ذاتی و درونی‌ای است که توجه انسان را از خود به غیر، معطوف ساخته و با تأثیرپذیری از عوامل درونی یا بیرونی به صورت مطلوب یا نامطلوب بروز می‌یابد و در ابعاد گوناگون زندگی آدمی، نقش اساسی دارد.

۲. ابعاد تأثیرگذاری قصه بر پرورش عواطف

تأثیرگذاری قصه‌گویی و داستان بر تربیت و پرورش عواطف متربی و مخاطب از دو طریق صورت می‌گیرد که هریک دیگری را تقویت می‌کند و بر تأثیر آن می‌افزاید. یکی از این دو طریق، مشارکت وجدانی است؛ هنرمند و قصه‌گو، به شخصیت‌های داستان حیات و حرکت می‌بخشد. به گونه‌ای که شنونده و متربی آنان را زنده می‌پندارند. او در وجدان خود با شخصیت‌های داستان همراه می‌شود و خود را در رویدادها و انفعالات‌شان شریک می‌داند، پس با شادی‌شان شاد و با اندوه‌شان اندوهگین می‌گردد؛ اگر قهرمانان قصه، دارای ویژگی‌های مثبت و عواطف عالی انسانی و ارزشی باشند، محبت آنان در دل او ایجاد می‌گردد و اگر انسان‌های نامطلوب باشند، کینه آنان را به دل می‌گیرد و از آنان متنفر می‌شود؛ گویی که در این لحظه کارهای‌شان را انجام می‌دهند و احساسات مخاطب را در برابر خودشان بر می‌انگیزانند.

اما طریق دوم آن است که چه بسا بدون آگاهی کامل مخاطب صورت گیرد. به این صورت که خواننده‌ی داستان یا شنونده‌ی آن، خود را به جای اشخاص داستان یا در برابر آنان قرار می‌دهد، در طول داستان به صورت

ناخودآگاه، مقارنه‌ای در بین آنان و خود برقرار می‌سازد، پس اگر اشخاص داستان در جایگاه قهرمانی و عزت و بلند مرتبگی و ممتازی باشند، آرزو می‌کنند که خود به جای آنان باشد و همانند آنان کارهای قهرمانانه انجام دهد و اگر آنان در موضعی قرار گیرند که اهانت و تحقیر و نفرت را در باره‌ی آنان برانگیزد او خود را می‌ستاید که مثل آنان نیست و احساس عزت می‌کند که او چنین جایگاه پستی ندارد. بنابراین، در کنار مشارکت وجدانی یک تأثیر ذاتی در او پدید می‌آید که از این تشبیه به اشخاص داستان و خود را به جای آنان و یا در برابر آنان نهادن، و مقارنه‌ی بین خود و آنان، حاصل می‌شود.

با این تأثیر دوگانه، داستان، انفعالات مرتبی را بر می‌انگیزاند و تأثیر ارشادی و توجیهی در مرتبی می‌گذارد. البته میزان اثرگذاری بستگی به رسا بودن و تأثیربخشی داستان دارد؛ هر اندازه که موضع‌گیری‌های درون داستان، انسانی‌تر و عاطفی‌تر باشند، شنونده و مرتبی بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد (قطب، ۱۳۸۸: ۵۰۷، ۵۰۸).

به‌هرصورت، قصه و داستان، تأثیر فراوانی بر پرورش عواطف مثبت و تضعیف عواطف منفی در مرتبی دارد و می‌تواند زمینه‌ساز اموری چون شناخت عواطف و احساسات خود و دیگران، درک مشکلات عاطفی دیگران و احساس همدردی با آنان، درک مهارت‌های اجتماعی و راه‌های تنظیم روابط خود با دیگران، کنترل عواطف و هیجانات منفی، و خوش‌بینی و نگرش مثبت، گردد. در ادامه، تأثیرات داستان در پرورش عواطف انسانی را از منظر قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۲. داستان به مثابه‌ی بهترین روش برای پرورش عواطف

جایگاه ویژه و ممتاز روش قصه‌گویی در تربیت انسان، موجب گردیده که خداوند متعال به منظور رشد و تکامل بشر در ابعاد مختلف، از این روش به بهترین وجه ممکن، استفاده نماید و خود به‌عنوان اولین قصه‌گو، بهترین و شیواترین و جذاب‌ترین قصه‌ها را در قرآن کریم، در اوج فصاحت و بلاغت بیان نماید و با ارائه‌ی اسوه‌های حسنه، علاوه بر بیان والاترین مضامین و مفاهیم تربیتی در زمینه‌های مختلف عاطفی، اعتقادی، اخلاقی، عبادی، سیاسی و غیره، عواطف انسانی مخاطبان را پرورش داده و زمینه‌های بروز عواطف مثبت را در آنان افزایش و زمینه‌های بروز عواطف منفی را در آنان کاهش دهد.

خدای متعال در سوره مبارکه هود، پس از بیان سرگذشت تعدادی از انبیای الهی، می‌فرماید: «ذَلِك مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ»؛ این از اخبار شهرها و آبادی‌هاست که ما برای تو بازگو می‌کنیم؛ که بعضی (هنوز) برپا هستند، و بعضی درو شده‌اند (و از میان رفته‌اند) (هود، ۱۰۰).

در سوره مبارکه یوسف می‌خوانیم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ كَرِيمٍ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»؛ ما بهترین سرگذشت‌ها را از طریق این قرآن کریم - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی! (یوسف، ۳).

در سوره مبارکه کهف آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةُ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»؛

ما داستان آنان را به حق برای تو بازگو می‌کنیم؛ آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایت‌شان افزودیم (کهف، ۱۳).

خدای متعال در این آیات با صراحت تمام خود را قصه‌گو معرفی نموده است. این امر، نشان می‌دهد که روش قصه‌گویی و داستان در پرورش و هدایت آدمی به سوی ارزش‌های متعالی و عواطف عالی انسانی، نقش اساسی و بنیادی دارد و در قرآن کریم به عنوان یکی از مهم‌ترین روش‌های تربیت عاطفی مورد استفاده قرار گرفته است. در ذیل برخی از آیات و قصص قرآن کریمی که بیانگر این روش تربیتی در قرآن کریم می‌باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۲. نقش داستان در پرورش مهرورزی

یکی از عواطف عالی انسان محبت و مهرورزی است. داستان به عنوان یک روش تربیت عاطفی، مهرورزی و محبت مخاطب را نسبت به قهرمانان داستان پرورش می‌دهد و موجب می‌گردد که حُب قهرمانان قصه در قلب مخاطب ایجاد و آنان نسبت به قهرمانان قصه علاقمند گردند.

خدای متعال در باره محبت و ایثار انصار نسبت به مهاجرین با هدف پرورش عاطفه‌ی محبت و ایثار در مخاطبان می‌فرماید: «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوَفِّ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سويشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند! (حشر، ۹).

این آیه شریفه، محبت و خودگذشتگی انصار را نسبت به مهاجرین بیان می‌دارد و می‌فرماید نه تنها انصار، مهاجرین را دوست دارند، بلکه نسبت به آنان، ایثار و خودگذشتگی دارند و علی‌رغم نیازمندی خود، چشمداشتی نسبت به غنائم به دست آمده از یهودیان بنی‌نضیر ندارند.

خدای متعال در این آیه شریفه، افزون بر تمجید و تشویق انصار، دیگر مخاطبان را به صورت غیر مستقیم به این نوع رفتار فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد که عاطفه محبت و ایثار را نسبت به دیگران در خویش ایجاد نموده و در صدد تثبیت و تقویت آن باشند. این امر، نشان می‌دهد که داستان و قصه می‌تواند زمینه‌ساز ترغیب و تشویق دیگران به مهرورزی و محبت گردد و موجب پرورش این عاطفه در انسان‌ها شود.

البته در قرآن کریم، مهرورزی و محبت اختصاص به انسان‌ها ندارد، بلکه مصادیق متعددی دارد که مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌ها، مهرورزی نسبت به خالق هستی می‌باشد؛ از منظر قرآن کریم بر هر انسان و مسلمانی لازم است که خدای متعال را دوست داشته باشد و محبت او را بر هر محبتی، مقدم بدارد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ

يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»؛ بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند، عشق‌شان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است؛ و آن‌ها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آن‌ها می‌هراسند). (بقره، ۱۶۵).

در سوره مبارکه توبه، برای کسانی که دیگر انسان‌ها، اموال، تجارت و خانه‌هایشان را بیش از خدا و رسول خدا، دوست می‌دارند، وعده عذاب داده شده: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند! (توبه، ۲۴).

این آیات، به خوبی دلالت دارند که خدای متعال باید محبوب دل‌ها باشد و محبت او در رأس همه محبت‌ها قرار داشته و بر سایر محبت‌ها حاکم باشد. از منظر قرآن کریم محبت حقیقی و اصلی، محبت نسبت به خداوند متعال است. سایر محبوب‌ها، باید انسان را به محبوب حقیقی و اطاعت از او رهنمون سازند و الا نه تنها سزاوار مهرورزی و محبت نمی‌باشند، بلکه مهرورزی به آنان خشم الهی را به دنبال خواهد داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۴۰۶).

یکی از کارکردهای داستان‌های قرآن کریم، ایجاد این محبت در مخاطب می‌باشد؛ قرآن کریم از طریق نقل سرگذشت انبیاء و امت‌های پیشین و بیان توجه ویژه خالق هستی به مؤمنین و سالکان راه حق و حقیقت، محبت او را در دل مخاطب، ایجاد و به تثبیت و تقویت آن می‌پردازد.

۳-۲. داستان و ایجاد حس نفرت نسبت به قهرمانان منفی داستان

همانگونه که اشاره رفت، یکی از ابعاد تأثیرگذاری داستان بر عواطف، ایجاد نفرت در مخاطب نسبت به قهرمانان و شخصیت‌های منفی داستان است؛ اگر قهرمانان داستان انسان‌های نامطلوب باشند، مخاطب، کینه آنان را به دل می‌گیرد و از آنان متنفر می‌شود. این خصوصیت در داستان‌های قرآن کریم، نیز وجود دارد؛ داستان‌های قرآن کریم با بیان زیشتی‌ها و پلیدی‌های قهرمانان منفی داستان مانند شیطان، فرعون، نمرود، قاتل، قوم نوح، قوم لوط، قوم صالح و غیره، نفرت و انزجار آنان را در دل مخاطب ایجاد و او را از اعمال و رفتار نادرست آنان متنفر می‌سازند. نتیجه و براینده این تنفر، تبری است (فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۷۰، ۳۷۱). اصل دینی و اعتقادی‌ای که به طور جد در قرآن کریم، مورد تأکید قرار گرفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا

تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! (ممتحنه، ۱؛ آل عمران، ۱۱۸).

در آیه دیگر می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند (مجادله، ۲۲).

یکی از قهرمانان منفی داستان‌های قرآن کریم، شیطان است که داستان او و آدم در قرآن کریم به صورت مشروح گزارش شده است، در لابلایی این داستان، دشمنی‌ها، فریبکاری‌ها و لجاجت‌های شیطان نسبت به آدم و فرزندان او بیان گردیده و نشان داده شده است که شیطان با شیوه‌های مختلف و گوناگون در صدد ضربه‌زدن به انسان‌ها می‌باشد و دائماً در تلاش است که آنان را از راه حق و حقیقت منحرف ساخته و به بی‌راهه بکشاند. او سوگند خورده است که هیچ‌گاه از این کار دست برندارد و تا قیام قیامت بر انسان‌ها، تهاجم همه جانبه داشته و از هر طریق ممکن، آنان را به تبعیت از خود فرا خواند.

در سوره مبارکه اعراف در این باره آمده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعُثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنِيهِمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُورًا مَّدْحُورًا لَّمِن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ...»؛ ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آن‌ها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» گفت: «از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!» گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی!» گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آن‌ها کمین می‌کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت!» فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از آن‌ها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می‌کنم!...» (اعراف، ۱۰ به بعد).

در این آیات، نهایت لجاجت و دشمنی شیطان، نسبت به انسان‌ها نشان داده شده و مخاطب ناخواسته و به صورت غیر مستقیم «در فضای قرار می‌گیرد که لبریز از نفرت و بی‌زاری از ابلیس و نیروهای شیطانی

است. در این قصه دشمنی میان آدم و شیطان بسیار هنرمندانه ترسیم می‌شود و امتداد این دشمنی به مؤمنان تلقین می‌گردد». (حسینی: ۱۳۷۷: ۲۴۶، ۲۴۷).

این خصوصیت در سایر داستان‌های قرآن کریم، نیز وجود دارد و مخاطب آگاه و خبیر به روشنی آن را دریافت می‌کند؛ به عنوان مثال «در قصه موسی، هود و صالح نحوه برخورد معاندان و مستکبران با مؤمنان و پیامبران به صورت ظریف و چشمگیر پرورانده می‌شود و همان احساس کینه و نفرت نسبت به ابلیس را در مورد این مستکبران، نیز تداعی می‌کند. حتی کيفر و عقاب‌هایی که در این قصه‌ها برای فرعون و قوم عاد و ثمود بر شمرده است، با عنایت به شدت و هراس‌انگیزی آن‌ها، ظاهراً از این‌رو است که بر این نفرت و بی‌زاری مؤمنان از جبهه باطل بیفزاید. در این حال است که مؤمنان هرگز نسبت به مهاجمان و معاندان، احساس شفقت و حتی یکسان‌نگری نمی‌کنند و همواره آنان را به چشم دشمنی و عداوت می‌بینند.

همین حس بی‌زاری جویی در برخی دیگر از قصه‌های قرآن کریم، نسبت به عبادت بُتان و خدانمایان اوج می‌گیرد. در این قصه با صحنه‌سازی‌هایی عاطفی و هیجان‌انگیز، کینه مؤمنان به هرکس و هرچیز که جز خدا به پرستش گرفته شود برانگیخته می‌گردد. در قصه ابراهیم این حس بسیار عمیق و متعالی می‌شود و از همه ابزارها و عناصر هنری برای تحقیر بُتان بهره‌وری می‌گردد. به‌ویژه آن‌جا که ابراهیم قهرمان‌وار همه‌ی بته‌ها را می‌شکند و آنگاه بت بزرگ را متهم می‌کند تا مردم همه روزگاران پوشالی بودن نیروهای غیر توحیدی را لمس کنند. (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۴۶، ۲۴۷)

۴-۲. نقش داستان در پرورش عاطفه‌ی امید

یکی از عواطف آدمی، امید است. امید عبارت است از احساس راحتی قلب در نتیجه انتظار تحقق امری که محبوب و خوشایند است؛ البته در صورتی که اکثر اسباب و موجبات آن امر محبوب، محقق باشد (دیلمی، ۱۳۸۰: ۹۷؛ شبر: ۱۳۶۹: ۵۳۸). امید در رساندن انسان به سعادت و خوشبختی، نقش اساسی و بنیادی دارد و عامل مهمی در حرکت و زندگی انسان‌ها به شمار می‌آید. به همین دلیل، در قرآن کریم، امید به رحمت الهی و آینده‌ی بهتر، سبب تصحیح و بازسازی رفتار و اعمال آدمی دانسته شده و از جهات مختلف و با عبارات گوناگون نقش ویژه‌ی آن در رساندن انسان به کمال حقیقی مورد تأکید قرار گرفته است. این ویژگی در داستان‌های قرآن کریم، بیش از آیات دیگر مشهود می‌باشد؛ داستان‌های قرآن کریم، از طریق نقل امیدواری‌های قهرمانان واقعی در اوج سختی‌ها و مشکلات، به صورت غیر مستقیم حس امیدواری را در مخاطبان ایجاد و آنان را نسبت به رحمت الهی و ساختن آینده‌ی نیکوتر ترغیب می‌نمایند.

برای نمونه در قصه یوسف، یعقوب در حالی که سخت‌ترین لحظه‌های زندگی را در فقدان فرزند دلبندش می‌گذرانند، از صبر و امید سخن می‌گویند: «وَجَاؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّغْتُ لَكُمُ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»؛ و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسی) خواهم

داشت؛ و در برابر آنچه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم!» (یوسف، ۱۸).

حضرت یعقوب ع وقتی دیگر بار به فراق فرزند دیگر خودش مبتلا می‌شود، باز از امید دم می‌زند: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ (یعقوب) گفت: «(هوای) نفس شما، مسأله را چنین در نظر تان آراسته است! من صبر می‌کنم، صبری زیبا (و خالی از کفران)! امیدوارم خداوند همه آن‌ها را به من بازگرداند؛ چرا که او دانا و حکیم است!» (یوسف، ۸۳).

و نیز بذر این امید را در قلب فرزندان خویش می‌پراکند و آنان را به تلاش و یأس‌ستیزی فرا می‌خواند: «يَا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید؛ و از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند!» (یوسف، ۸۷).

این نگرش به زندگی و حضور امیدوارانه در عرصه‌ی آن، روح جاری در حیات همه‌ی بندگان مؤمنی است که در قصه‌های قرآن کریم حضور دارند. البته همین بندگان مؤمن دچار تردید و اضطراب و سؤال نیز می‌شوند، اما با پاسخ خدا امید و آرامش می‌یابند که پیروزی نزدیک است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند و به آن‌ها گفته شد): آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! (بقره، ۲۱۴).

از منظر آیات شریفه قرآن کریم امید، نتایج و پیامدهای مثبتی را به دنبال دارد که از آن جمله می‌توان به: انجام اعمال صالح، (کهف، ۱۰۵) بردباری در برابر مشکلات و سختی‌ها، (نساء، ۱۰۳) برخورد عاطفی و انسانی با مستمندان (اسراء، ۲۸) اشاره نمود.

۵-۲. نقش داستان در تعدیل و پرورش عاطفه ترس

ترس، یکی از عواطف مهم انفعالی در زندگی انسان است و به اعتبار متعلق به دودسته‌ی مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌گردد؛ ترس مطلوب، اهمیت ویژه‌ای در رشد و تعالی انسان دارد و او را از خطراتی که تهدیدش می‌کنند، رهایی می‌بخشد؛ اما ترس نامطلوب، مایه‌ی ذلت و زبونی انسان و زمینه‌ساز ایجاد اختلال روحی و روانی در دارنده‌اش می‌گردد. به همین دلیل ترس نامعقول، یکی از موانع رشد و تعالی انسان‌ها دانسته شده است.

داستان و قصه در پرورش و تعدیل این عاطفه، نقش بنیادین دارد و تأثیرگذاری‌اش بر عاطفه‌ی ترس، غیر قابل انکار است. قرآن کریم با توجه به این نقش داستان در پرورش و تعدیل ترس است که به بیان سرگذشت پیشینیان می‌پردازد و ضمن تبیین ترس‌های مطلوب و نامطلوب در امت‌های گذشته و تأیید ترس‌های مطلوب

و ردّ ترس‌های نامطلوب، مخاطبان را به ترس‌های مطلوب و مورد نیاز در رشد و تعالی انسان، ترغیب و از ترس‌ها و نگرانی‌های نامعقول و پریشان‌زا برحظر می‌دارد.

الف: داستان و پرورش ترس مطلوب

یکی از ترس‌های که از دیدگاه قرآن کریم، مطلوب است و باید مؤمنین آن را دارا باشند، ترس از عذاب الهی در قیامت است؛ قرآن کریم در باره‌ی روز قیامت می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»؛ روزی که آن را می‌بینید، (آنچنان وحشت سراپای همه را فرا می‌گیرد که) هر مادر شیرده‌ی، کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند؛ و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد؛ و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است! (حج، ۲).

در این آیه شریفه و صدها آیه دیگر، قرآن کریم به بیان ویژگی‌ها و خصوصیات روز قیامت می‌پردازد و آن را به صورت مشروح بازگو می‌نماید. دلیل این همه توجه و تأکید قرآن کریم بر روز قیامت و بیان ویژگی‌ها و خصوصیات هول‌انگیز آن، ایجاد ترس از عذاب روز قیامت و تثبیت آن در روان مخاطب است؛ چرا که این نوع ترس در سعادت ابدی و زندگی جاودانگی انسان، نقش سازنده و بی‌بدیل دارد و موجب نجات او از عذاب الهی می‌گردد؛ بنابراین، از دیدگاه قرآن کریم، «فایده‌ی ترس مطلوب، تنها در حفظ انسان از خطراتی که او را در زندگی دنیوی تهدید می‌کنند، خلاصه نمی‌شود، بلکه علاوه بر این، یکی از مهم‌ترین فوایدش این است که مؤمن را به حفظ خود در برابر عذاب الهی در آخرت نیز وامی‌دارد؛ زیرا ترس از کیفر خدا، مؤمن را به اجتناب از گناهان و تمسک به تقوا و پایبندی به عبادت و کار برای خشنودی خدا وادار می‌کند» (نجاتی، ۱۳۸۴: ۹۶).

قرآن کریم، با صراحت تمام، یکی از اهداف نقل سرگذشت پیشینیان را نشانه و علامت برای خائفین از عذاب دردناک، اعلام می‌دارد و می‌فرماید: «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»؛ و در آن (شهرهای بلا دیده) نشان‌های روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند به جای گذاردیم. (ذاریات، ۳۷).

خدا ترسی، نوع دیگری از ترس‌های مطلوب در قرآن کریم است که باید انسان‌ها و مؤمنان، آن را دارا باشند و در رأس قرار داشته باشد. خداوند متعال در آیات متعددی به این حقیقت اشاره دارد و از انسان‌ها می‌خواهد که از خشم و غضب الهی بترسند و خود را امین از خشم الهی ندانند و از فجور و گناه دوری بجویند.

خداوند متعال، در سوره مبارکه آل عمران، می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ»؛ این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس)، می‌ترساند. از آن‌ها نترسید! و تنها از من بترسید، اگر ایمان دارید! (آل عمران، ۱۷۵).

در سوره مبارکه انفال، خدا ترسی را از ویژگی‌های خاص مؤمنین می‌داند و در این باره می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...» مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد؛ (انفال، ۲)؛

ترس از خدا در زندگی مؤمن اهمیت بسزایی دارد، زیرا همواره او را به تقوا و جلب رضامندی خداوند متعال و پیروی از راه و رسم او و ترک محرمات و انجام اوامر الهی وامی‌دارد. ترس از خدا در واقع یکی از ارکان ایمان و پایه‌های مهم شکل‌گیری شخصیت مؤمن به شمار می‌آید (نجاتی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

در باره نقش تعیین کننده‌ی خدا ترسی در سعادت و خوشبختی انسان در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»؛ (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) یند! پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند! (هم) خدا از آن‌ها خشنود است و (هم) آن‌ها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد! (بینه، ۷ و ۸).

از منظر قرآن کریم، تنها نیرویی که باید از آن ترسید و بیم داشت، قدرت و نیرویی است که همه چیز این جهان در دست اوست و او تنها بخشنده و منع‌کننده می‌باشد. خوف و ترس حقیقی و واقعی، ترس از چنین قوتی است و راه چاره تنها راه ترس و خشیت از اوست، خوف باید فقط از الله و اموری که خداوند انسان را از آن‌ها برحذر داشته است، باشد (قطب، ۱۳۸۸: ۱۷۶ و ۱۷۷).

ب: تعدیل و حذف ترس‌های نامطلوب

قرآن کریم، تنها به تبیین ترس‌های مطلوب و ترغیب مخاطبان به آن‌ها اکتفا نکرده، بلکه ترس‌های نامعقول و ناپسند را نیز بازگو نموده و از انسان‌ها و مسلمانان خواسته است که از آنان بپرهیزند و آن‌ها را کنار بگذارند.

از منظر قرآن کریم، یکی از ترس‌های ناپسند، ترس از دیگر انسان‌ها و مستکبران است.

خدای متعال در سوره مبارکه مائده، در ذیل داستان حضرت موسی (ع)، تلویحاً به مذمت این نوع ترس پرداخته است. در این سوره از زبان موسی (ع) آمده است: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدَحِلْهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَنْدَحِلْهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»؛ ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود! گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی‌شویم تا آن‌ها از آن خارج شوند؛ اگر آن‌ها

از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!» (ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهادت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم!» (مائده، ۲۱ تا ۲۴).

این بخش از داستان زندگی حضرت موسی (ع)، بیان می دارد: هنگامی که آن حضرت، به قوم خود دستور داد که به شهر درآیند تا از نعمت های آن، بهره مند شوند، آنان به دلیل ترس از مردم آن شهر و افراد جبار و زورگو که در آنجا زندگی می کردند، نافرمانی موسی (ع) را نمودند و حاضر نشدند که وارد آن شهر شوند. خدای متعال ضمن گزارش این داستان تاریخی، به تقبیح و مذمت این رفتار بنی اسرائیل می پردازد و از این طریق، به مخاطبان و مؤمنان می فهماند که ترس از انسان های دیگر و ستم کاران، یک ترس موهوم و نامطلوب است و باید مؤمنین آن را از خود بزدايند.

از جمله ترس های نامطلوب و ناپسند، ترس از مرگ است. قرآن کریم چنین ترسی را مذمت نموده و از مسلمانان خواسته است که ترس از مرگ را کنار گذاشته و آن را از خود دور سازند. از منظر قرآن کریم، انسان، هر جا که باشد، مرگ به سراغش می آید (نساء، ۷۸) و هر کسی باید طعم مرگ را بچشد (ر.ک.: عنکبوت، ۵۷) و فرار از آن، برای احدی امکان پذیر نیست. (جمعه، ۸).

قرآن کریم، تلاش دارد که این نوع نگاه را در مخاطب ایجاد و تثبیت نماید و به او بفهماند که مرگ برای هر انسانی حتمی و قطعی است و ترس از آن، یک امر موهوم و خیالی می باشد و این ترس از نوع نگاهی او به حقیقت مرگ، ناشی شده است؛ بنابراین، برای غلبه بر این ترس، باید به اصلاح اندیشه پرداخت. تفکر مادی تمام هستی انسان را محدود به جسم می داند و مرگ را نابودی می شمارد. اما در تفکر الهی و قرآن کریمی مرگ، قطع ارتباط روح از بدن و انتقال از عالمی به عالم دیگر است. (سلیمانی، ۱۳۸۷: ۸۵).

خدای متعال در سوره مبارکه انفال، در باره ی مرگ حضرت سلیمان (ع) می فرماید: «فَلَمَّا قُضِيَٰ عَلَيْهِ الْمَوْتُ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»؛ هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [= موریانه] که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد)؛ هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند! (سبأ، ۱۴).

در باره گروه دیگری از انسان ها می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری که آن را بهانه

قرار داده بودند، مردند.) سپس خداوند متعال آن‌ها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آن‌ها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی‌آورند (بقره، ۲۴۳).

این آیه شریفه نیز در مقام بیان یک سرگذشت است. هدف قرآن کریم از نقل این نوع داستان‌ها و وقایع تاریخی، ایجاد تغییر در مخاطب می‌باشد و با گزارش این نوع سرگذشت‌ها تلاش دارد که ترس موهوم و خیالی را از مخاطب دور ساخته و به اصلاح افکار و اندیشه‌های او بپردازد و نگاه او را نسبت به مرگ و جهان پس از آن، متحول و دگرگون سازد.

به هر صورت، قرآن کریم، از یک سوی، ترس‌های بی‌مورد و پریشان‌زا را یکی بعد از دیگری بررسی می‌کند و آن‌ها را از انسان می‌زداید و سنگینی‌شان را از دوش او بر می‌دارد تا او نیرومند، با قدرت و امیدوار به زندگی، رشد و پرورش یابد و به سمت هدف آفرینش در حرکت باشد. از سوی دیگر، ترس‌های مطلوب و مورد نیاز در رشد و تعالی انسان را در او پرورش می‌دهد و درصدد است که این نوع ترس‌ها را در او ایجاد و نهادینه سازد.

۶-۲. نقش داستان در ایجاد آرامش و سکون

ایجاد آرامش و سکون در مخاطب کارکرد دیگری است که داستان و قصه در راستای پرورش عواطف مخاطب دارد. در سوره هود، خطاب به پیامبر اکرم (ص) آمده است: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ»؛ ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیا را برای تو بازگو می‌کنیم تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم. (هود، ۱۲۰).

این آیه شریفه، آرامش‌بخشی و ایجاد سکون در مخاطب را که یک حالت روانی و عاطفی است، از جمله اهداف آمدن قصص در قرآن کریم معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که قصه‌گویی موجب آرامش خاطر مخاطب می‌شود و اضطراب و نومیدی را از او دور می‌سازد.

یکی از مفسران در تفسیر این آیه شریفه آورده است: «کلمه کلاً اشاره به تنوع این سرگذشت‌ها است که هر کدام به نوعی از جبهه‌گیری‌ها در برابر انبیاء اشاره می‌کند و نوعی از انحرافات و نوعی از مجازات‌ها را و این تنوع، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسان‌ها می‌اندازد.

تثبیت قلب پیامبر (ص) و تقویت اراده‌ی او که در این آیه، به آن، اشاره شده یک امر کاملاً طبیعی است، زیرا مخالفت‌های سرسختانه‌ی دشمنان لجوج و بی‌رحم، خواه و ناخواه در قلب پیامبر (ص) اثر می‌گذاشت که او هم انسان و بشر بود.

اما برای اینکه هرگز کمترین گرد و غبار نومیدی و یاس بر قلب پاک او ننشیند و اراده آهنینش از این مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها به ضعف نگراید، خداوند داستان‌های انبیاء و مشکلات کار آن‌ها و مقاومت‌های‌شان را در برابر اقوام لجوج و پیروزی آن‌ها را یکی پس از دیگری شرح می‌دهد تا روح و دل پیامبر (ص) و همچنین

مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قوی‌تر از روز قبل باشد». (مکارم، ۱۳۷۰، ج ۹: ۲۸۴).

این آیه و آیات دیگر قرآن کریم به‌خوبی نشان می‌دهند که یکی از آثار گزارش داستان در قرآن کریم، آرامش‌بخشی و کاهش فشارهای عاطفی و روانی از پیامبر (ص) و مسلمانان بوده است؛ «رفتار و گفتار مشرکین، روح و جان پیامبر (ص) و مؤمنان را سخت آزار می‌داد. در برابر مکر و خیانت و خباثت مشرکان، به راستی سینه پیامبر احساس تنگنا می‌کرد» (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۴۴): «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود (و تو را سخت ناراحت می‌کنند). (حجر، ۹۷)

در سوره هود می‌فرماید: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می‌شود، (به خاطر عدم پذیرش آن‌ها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی)؛ و سینه‌ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می‌گویند: «چرا گنجی بر او نازل نشده؟! و یا چرا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟!» (ابلاغ کن، و نگران و ناراحت مباش! چرا که) تو فقط بیم دهنده‌ای؛ و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (هود، ۱۲).

این فشار روانی آن‌قدر شدید بود که حتماً باید مهار می‌شد و در پرتو لطف خاص خداوند به آرامش می‌گرایید. داستان‌های قرآن کریم در ایجاد این آرامش روحی و عاطفی نقش اساسی و بنیادی داشته‌اند. از رهگذر همین داستان‌ها تصویر بدیع از صبر و ثبات در راه ابلاغ حق پیش‌روی پیامبر (ص) و مؤمنان پدید می‌آمد و آنان را به ادامه راه امیدوار می‌ساخت.

این‌که در داستان موسی (ع) از وراثت زمین برای مؤمنان سخن می‌رود، تصادفی نیست، بلکه تأکیدی است بر آن وحی عاطفی^۹ که جان پیامبر (ص) و مؤمنان را از فشار روحی رهایی می‌بخشد و نهال امید را در دل او و اصحابش بالنده‌تر می‌سازد: «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَّبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُفَصِّلُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می‌خوانیم، برای گروهی که (طالب حَقِّند و) ایمان می‌آورند! فرعون در زمین برتری‌جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران‌شان را سر می‌برید و زنان‌شان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت؛ او به یقین از مفسدان بود! ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین مَنّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومت‌شان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و

^۹ منظور از وحی عاطفی، وحی‌ای است که زمینه آرامش روحی و روانی پیامبران الهی (ع) از جمله حضرت محمد (ص) را فراهم می‌سازد و بارقه امید به موفقیت را در قلوب آنان طنین‌انداز می‌کند.

هامان و لشکریان‌شان، آنچه را از آن‌ها [= بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم! (قصص، ۳ تا ۶).

در سوره مبارکه طه و در خلال سرگذشت موسی، ناگواری‌هایی را که گریبان‌گیر موسی (ع) بود شرح می‌دهد و در پایان از این نکته یاد می‌آورد که حال پیامبران پیشین به همین گونه بوده است: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا»؛ این گونه، بخشی از اخبار پیشین را برای تو بازگو می‌کنیم؛ و ما از نزد خود، ذکر (و قرآن کریم) به تو دادیم! (طه، ۹۹).

داستان موسی در سوره قصص، مجموعه قصه‌های سوره انبیا و قصه‌های از سوره صافات دقیقاً همین وظیفه را ایفا می‌کنند. اما شاید نیکوترین نمونه همان سوره نوح باشد با عناصر مشترک فراوان و شیوه‌های یکسان برخورد مشرکان و رنج‌های مشابهی که نوح و محمد (ص) می‌بردند و حتی بُت‌های همانم: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر. بی‌شک در آینه این قصه، محمد (ص) حال خویشتن و امتش را می‌دید و به آینده فرخنده‌ی دعوت خویش، یعنی نجات مردان خدا امیدوار می‌شد (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۴۵ و ۲۴۶) و از این رهگذر، به آرامش روحی و عاطفی دست می‌یافتند.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این نوشتار گذشت، به دست می‌آید که روش قصه‌گوی و داستان در ایجاد و پرورش عواطف انسان، نقش اساسی و بنیادین دارد؛ تربی از طریق مشارکت وجدانی با قهرمانان قصه و مقارنه بین خود و آنان، محبت قهرمانان مثبت داستان را در دل می‌پروراند و از قهرمانان منفی داستان، قلباً اعلام انزجار و نفرت می‌کند. این تمایل و انزجار، موجب می‌شود که تربی تلاش نماید در عمل ویژگی‌ها و خصوصیات قهرمانان مثبت داستان را در خود ایجاد و از خصوصیات و ویژگی‌های قهرمانان منفی داستان دوری بجوید. در قرآن کریم واژه‌های متعدد، بیانگر مفهوم داستان می‌باشند که در این میان بیشترین کاربرد را ماده قصص به خود اختصاص داده است.

از بررسی آیات شریفه در باره‌ی داستان، به دست می‌آید که روش قصه‌گوی یکی از مهم‌ترین روش‌های تربیت عاطفی در قرآن کریم است و این روش، جایگاه ویژه‌ای در تربیت و پرورش عواطف انسان‌ها دارد؛ همین نکته، موجب گردیده است که خداوند خود را به‌عنوان قصه‌گو معرفی نماید.

پرورش مهرورزی نسبت به خداوند متعال و قهرمانان مثبت داستان، ایجاد حس نفرت نسبت به قهرمانان منفی داستان، پرورش عاطفه امید، تعدیل و هدایت عاطفه ترس و ایجاد آرامش و سکون در مخاطب از جمله پیامدهای عاطفی است که در قرآن کریم برای روش داستان بیان شده است.

منابع

قرآن کریم

- ۱- ابن فارس، ابو الحسن احمد، (۱۴۲۲. ق) معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
۱. ابن منظور، لسان العرب، تحقیق: علی سیری، (۱۴۰۸. ق) بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲. الازهری، ابو منصور محمد بن احمد، (۱۴۲۲. ق) تهذیب اللغة، تحقیق: ریاض زکی قاسم، بیروت، دار المعرفة.
۳. انواری، حسن، (۱۳۸۱) فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
۴. بستانی، محمود، (۱۳۷۶) پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن کریمی، ترجمه: موسی دانش، مشهد، آستان قدس رضوی.
۵. بلاغی، صدرالدین، (۱۳۸۱) قصص قرآن کریم، تهران، امیر کبیر.
۶. جوادی آملی، مجله پاسدار اسلام، «زبان دین»، نگارش و تدوین: محمدرضا مصطفی‌پور، ش ۲۵۴.
۷. جوهری، ابونصر اسماعیل بن محمود، (۱۴۱۸. ق) الصحاح، تحقیق: شهاب الدین ابو عمرو، بیروت، دارالفکر.
۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، (۱۳۹۹) تاج العروس، تحقیق: ابراهیم التریزی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. حسینی، سید ابوالقاسم، (۱۳۷۷) مبانی هنری قصه‌های قرآن کریم، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۱۰. دامغانی، الحسین بن محمد، (۱۹۷۷) قاموس القرآن کریم، تحقیق و تصحیح: عبد العزیز سید الاهل، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۱. داورپناه، محمد رضا، (۱۳۷۸) واژه نامه فرهنگ توصیفی علوم تربیتی، مشهد، به‌نشر.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷) لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.
۱۳. دیلمی، احمد، (۱۳۸۰) اخلاق اسلامی قم، دفتر نشر معارف.
۱۴. راغب، مفردات الفاظ القرآن کریم، (۱۳۸۳) تحقیق: صفوان عدنان داوودی، قم، ذوی القربی.
۱۵. سلیمانی، فاطمه، (۱۳۸۷) «ترس از مرگ با تکیه بر دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا»، مجله مشکوة النور، ش ۴۰.
۱۶. شبر، عبد الله و مهدی حائری تهرانی، (۱۳۶۹) بنیادهای اخلاق اسلامی، ترجمه: حسین به هجو و علی مشتاق عسکری، تهران، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج).
۱۷. شرتونی، سعید الخوری، (۱۹۹۲) أقرب الموارد، بیروت.
۱۸. صفوی، امان الله، کلیات روش و فنون تدریس، (۱۳۷۴) تهران، انتشارات معاصر.

۱۹. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۲۲.ق) المیزان فی تفسیر القرآن کریم، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۰. طریحی، فخر الدین، (۱۴۰۴.ق) مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی، بیروت، دارا احیاء التراث العربی.
۲۱. العسکری، ابو هلال، (۱۴۱۲.ق) معجم الفروق اللغویه، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۲. فیروز بخت، مهرداد، (۱۳۸۹) فرهنگ جامع روان شناسی و روان پزشکی، تهران، ویرایش.
۲۳. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴.ق) المصباح المنیر، قم، دارا الهجرة.
۲۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۳۷۲) راه روشن، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد، آستان قدس رضوی.
۲۵. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۸) قاموس قرآن کریم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۶. قطب، محمد، (۱۳۸۸) روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن، ترجمه محمود ابراهیمی، سنجند، آراس.
۲۷. معلوف، لوئیس، (۱۳۸۱) المنجد فی اللغة، قم، ذوی القربی.
۲۸. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۹. مکارم، ناصر، (۱۳۷۰) تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۳۰. مکارم شیرازی، (۱۳۸۱) مثال های قرآن کریم، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، قم: انتشارات نسل جوان، چاپ اول.
۳۱. ملبوبی، محمد تقی، (۱۳۷۶) تحلیلی نو از قصص قرآن کریم، تهران، سپهر.
۳۲. موسوی گرمارودی، علی، (۱۳۷۵) داستان پیامبران، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.
۳۳. میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶) عناصر داستان، تهران، سخن.
۳۴. نجاتی، محمد عثمان، (۱۳۸۴) قرآن کریم و روان شناسی، ترجمه عباس عرب، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.